

روان‌شناسی و تحول مذهبی در انسان

دکتر صفوی ابراهیمی قوام

تاکنون پژوهشهای متعددی پیرامون توصیف و تبیین تحول مذهبی در آدمی توسط روان‌شناسان صورت پذیرفته است. برخی از این نظرات میانی و اساس نظری خود را از نظریه پریازان به نام در روان‌شناسی مانند پیاز، لازاروس، اریکسون گرفته‌اند و برخی دیگر نظریات خود را اساساً بر تبیین رشد و تحول مذهبی قرار داده‌اند. در این مقاله هر دو دیدگاه مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. علاوه بر این پارهای از این نظریات تحول مذهبی را در دوره‌های مشخصی بهتر از سایر دوره‌ها تبیین و توصیف می‌نماید. به عنوان مثال نظریه پیاز و کولبرگ (۱۹۶۹، ۱۹۸۰) تحول مذهبی را در دوران کودکی و اواسط دوره نوجوانی به خوبی تبیین می‌کند و نظریه اریکسون برای پایان دوران نوجوانی و بزرگسالی به کار گرفته می‌شود.

در ابتدای بحث از دیدگاه پیاز و کولبرگ در بیان توصیف تحول مذهبی استفاده می‌شود، سپس دیدگاه اریکسون، نظریات گذر و بحران و در آخر نظریات مستقیم تحول مذهبی و مراحل ایمانی فولر مطرح می‌گردد.

نقش تحول شناختی در تحول مذهبی

الکایند نتایج تحقیقات خود (الکایند ۱۹۶۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۳، لانگ، الکایند و اسپیلکا ۱۹۶۷) و دیگران (دی کانچی ۱۹۶۵، گولد من ۱۹۶۴، هارنر ۱۹۴۴) را به منظور تدوین نظریه‌ای که مبین تحول مذهبی در کودک باشد، خلاصه نمود. او اساس نظریاتش را بر مفروضه‌های اصلی دیدگاه پیازه مبنی بر اینکه ظرفیتهای شناختی آدمی در سنین مختلف به ظهور می‌رسند و در طول زندگی تداوم دارند و موجب ارضای نیازهای آنان می‌گردد قرارداد همین امر امکاناتی را به هر فرد در هر دوره می‌بخشد که به شیوه‌های متفاوت نیازهایش را برآورده سازد و از این رو تحول ظرفیتهای شناختی، نیازهای شناختی را به دنبال دارد که از جمله آنها مسایل و

موضوعات مذهبی می‌باشد. به عنوان مثال در نوزاد نیاز به مفهوم ثبات شی تحول می‌یابد، کشف این موضوع که اشیا علی رغم عدم حضور حسی، وجود دارند، کودک پیش دبستانی را آماده پذیرش این باور می‌سازد که علی رغم اینکه خداوند قابل رویت نمی‌باشد، اما وجود دارد، همین مفهوم بنیادی یعنی ثبات شی برای آگاه شدن کودک مدرسه‌ای از «مرگ» ضرورت دارد زیرا مذهب راه حل زندگی پس از مرگ است و بنابراین برای آدمی قابل پذیرش است از این رو هر چند مفهوم ثبات شی از دوران کودکی آغاز می‌گردد اما در طول زندگی آدمی تحول یافته و مفهوم خدا را با نیاز به نگهداری ذهنی پیوند می‌دهد.

در کنار استمرار نیاز به باور ثبات شی، کودک با مسایل جدی دیگر روبرو می‌شود که در برگزیده مفهوم خدا می‌باشد، ظهور زبان، بازنماییهای نمادی در دوران نخست کودکی موجب می‌شود که کودک به طور طبیعی به جستجوی تعیین چگونگی منزه بودن خدا در خلال آگاه شدن از کتاب آسمانی، افسانه‌ها و حکایت‌های مذهبی، تجارب روزمره و نمادهای مذهبی بپردازد، در اواخر کودکی تحول تفکر منطقی و نیاز به درک روابط بین امور مطرح می‌گردد. کودک با مفهوم خدا روبروست و از این رو باید به درک ارتباط خود با دنیای غیر مادی نایل گردد. بویژه با مفهوم عبادت و پرستش در این دوره مواجه می‌شود. در دوران نوجوانی ظرفیتهای شناختی کودک در جهت استدلال کردن، درون‌نگری و جستجوی درک جامعی از خدا و هستی متحول می‌گردد. نیاز به درک معنی زندگی در سراسر دوران بزرگسالی باقی می‌ماند و گاهی فرد را وادار می‌سازد تا با اعتقادات و باورهای مذهبی‌اش مواجه و روبرو شود.

پس در نظریه الکایند (۱۹۷۰) مجموعه ظرفیتهای شناختی در هر دوره جنبه‌ای از تحول مذهبی کودک، به شمار می‌رود یا این حال همه کودکان به سنوالات حاصل از تحول شناختی پیرامون مذهب پاسخ

نمی‌گویند و از این رو هر فردی بنا به سن و نوع تجربه‌اش، فلسفه دینی خاصی را اتخاذ می‌کند.

رابطه تحول اخلاقی با تحول مذهبی از دیدگاه کولبرگ و پیاژه

تحول مذهبی و اخلاقی با یکدیگر همپوشی دارند هر چند که دارای عناصر مشترکی هستند اما کاملاً یکدیگر را تبیین نمی‌سازند.

کولز (۱۹۷۸) مفهوم پختگی استدلال اخلاقی پیاژه (۱۹۶۵/۱۹۲۲) را مورد مطالعه قرار داد و نشان داد که بلوغ مذهبی با پختگی (بلوغ) استدلال اخلاقی، مفاهیم بنیادی یکسانی را دارند. از این رو وی شش مفهوم مشترک را بین تحول اخلاقی و مذهبی معرفی نمود که عبارتند از: الف- اعمال هدفمند یا ارزش‌تر از اعمال بدون هدف می‌باشد؛ ب) داشتن مجموعه ارزشها و تشخیص آنها از سایر مجموعه‌های ارزشی؛ ج) باور اینکه اگر رفتار غیر اخلاقی از فرد سرزند وی مستوجب تنبیه است؛ د) انجام امور خوب بدون توجه به اینکه دریافت کننده آن مستحق این خوبی است یا نه، در مقایسه با تلافی کردن خوبی با خوبی و بدی یا بدی از نظر رشد اخلاقی در مرحله بالاتری قرار می‌گیرد. ه) تشخیص اینکه گناهکار را فردی ببینیم که پس از توبه توان ساختن خود را دارد. و) باور به اینکه حوادث مصیبت بار و ناخوشایند همیشه حاصل رفتار غیر اخلاقی نمی‌باشد.

کولز از یافته‌هایش نتیجه گرفت که تحول اخلاقی با سن کودک مرتبط است اما ملاحظه بزرگسالانی که در مراحل پایینی از استدلال و رفتار اخلاقی قرار دارند امر عجیبی نبوده و حاکی از ظرفیتهای شناختی آنان می‌باشد.

همچنین یافته‌های سایر پژوهشگران نشان می‌دهد تحول اخلاقی می‌تواند بر اساس الگوهای متفاوتی شکل گیرد یکی از الگوهای متداول در دوران نوجوانی نقش هم‌تایان می‌باشد. مطالعاتی که بر روی انتقال ارزشهای والدین به نوجوانان

صورت گرفته نشان می‌دهد که والدین نقش بیشتری نسبت به همسالان در تحول اخلاقی دارند و هم‌تایان تأثیرشان بیشتر در زمینه‌هایی چون لباس پوشیدن، مسایل غیر اخلاقی و سبک زندگی است (کلارک و ورتینگتن ۱۹۸۷).

نظریه تحول روانی-اجتماعی اریکسون پیرامون تحول مذهبی

برخی از نظریه پردازان، نظریه اریکسون را برای تبیین تحول مذهبی در آدمی به کار گرفته‌اند. در دوران نوزادی، کودک می‌بایست تعارض بین اعتماد و بی‌اعتمادی را حل کند. حل موفقیت آمیز این تعارض از نظر اریکسون (۱۹۶۴) منجر به تحول امید می‌شود و اساس پدید آیی فردی ایمان می‌گردد. در مرحله بعد یعنی اوایل دوران کودکی، کودک تعارضات خود مختاری در مقابل شرمندگی و تردید ابتکار در مقابل احساس گناه را تجربه می‌کند. حل موفقیت آمیز اولین تعارض موجب جدا شدن از والدین و شکل‌گیری «من» سالم بوده و حل موفقیت آمیز در بین تعارض منجر به حس هدفمند بودن در کودک می‌شود.

در دوران نوجوانی، تعارض هویت در مقابل سردرگمی نقش به چشم می‌خورد. هویت یا بی‌هویت یکی از فرایندهای بلند مدت در زندگی است. زیرا اساس بزرگسالی در دوران نوجوانی ریخته می‌شود. اریکسون هویت را شامل سه حوزه می‌داند که عبارتند از کار، روابط و ایدئولوژی برای بسیاری از نوجوانان هویت مذهبی بخش اعظمی از هویت ایدئولوژیکی را تشکیل می‌دهد. اگر نوجوان به طور موفقیت آمیزی تعارض مزبور را حل کند می‌تواند آماده کسب باورهای دینی گردد.

این امر حاصل اعتماد کردن و مورد اعتماد واقع شدن است و فرد توانایی متعهد ساختن خود را به یک باور یا فرد نشان می‌دهد.

اساسی‌ترین بحران روان شناختی در اوایل دوران بزرگسالی صمیمیت در مقابل

انزوا می‌باشد. آیت هودو آیت همدسه عنصر مذهبی را در حل بحران صمیمیت بیان نمودند. نخست آنکه، اکثر آمریکایی‌ها ازدواج را عملی مذهبی می‌دانند و از این رو ازدواج می‌تواند در تجربه جنبه‌های مذهبی به فرد یاری رساند. دوم، طلاق و همچنین خواهی از سوی سازمانهای مذهبی منع شده است. سوم جوانان در فرایندی که صمیمیت با خود نامیده می‌شوند در این سنین درگیر هستند. از این رو پیشنهاد می‌شود که برای رشد صمیمیت، فرد باید خود را فراموش کند.

در اواسط میانسالی، مهمترین بحران مولد بودن در مقابل رکورد و در خود فرورفتگی است. افراد میانسال به کودکان تعلیم مذهبی را می‌آموزانند و به عنوان رهبران مذهبی، اعتقادات مذهبی را در آنان به وجود می‌آورند. میانسالان به ارزیابی مجدد باورهای مذهبی شان می‌پردازند و این امر حتی می‌تواند منجر به تغییر سبک زندگی و یا اعتقادی آنان گردد.

افراد مولد دارای پختگی و بلوغ مذهبی می‌باشند و زندگی خود را وقف امور انسان دوستانه می‌نمایند.

آخرین بحران دوران بزرگسالی، یکپارچگی در مقابل یأس و ناامیدی است. بلوغ و پختگی مذهبی می‌تواند منجر به پختگی و بلوغ روان شناختی گردد. در دوران کهولت و پیری، مذهب شیوه‌ای برای خلاص کردن خود و ایمنی یافتن از خطاهای زندگی می‌باشد.

نظریه گذر یا انتقال

هال (۱۹۸۶) بحرانها را فرصتی برای رشد روحانی مطرح نمود. او پس از ۱۴ سال مصاحبه با بیش از ۴۰۰ نفر درباره اعتقادات مذهبی شان اظهار داشت که حدود ۸۰ درصد افراد مذهبی به نوعی دستخوش بحرانهایی شده‌اند که آنها را پای بند اعتقاداتی ساخته است.

اغلب افراد بدون تأمل انتقادی بر ارزشهای روحانی، مذهب را از سایر جنبه‌های زندگی خود جدا می‌سازند. بر اساس

این یافته‌ها نتیجه گرفت که شرایط بحرانی، وضعیت خاصی را برای تحول و رشد مذهبی به وجود می‌آورد اما این شرایط شرط کافی برای تحول مذهبی نمی‌باشند. در دومین تلاشی که جهت بهره‌گیری از نظریه گذر در تحول مذهبی انجام شد، اسپر (۱۹۸۷) به بررسی هویت و تفرد گرایی افرادی که اخیراً تغییر آیین مذهبی داده بودند و یا از شدت اعتقاداتشان کاسته شده بود، پرداخت وی پیشنهاد کرد که جدیدیت در تغییر مذهب باثبات هویت شخصی ارتباط دارد. افراد مزبور معمولاً گذشته خود را کم ارزش تلقی می‌کنند و در هویت مذهبی جدیدشان نیز ثبات ندارند و بنابراین جنبه‌های زیادی از تاریخچه زندگی خود را نادیده می‌گیرند، «فقدان گذشته» منجر به تجارب مذهبی کوتاه مدت می‌شود از این رو بسیاری از بحثها و گفتگوهای مذهبی بالقوه بی‌ثبات و موقتی خواهد بود.

نظریه فشار روانی و مقابله با آن

نظریات شناختی و نظریات شناختی-رفتاری اساساً نظریه فشار روانی و مقابله هستند که معروفترین آنها نظریه لازاروس (۱۹۶۶)، لازاروس و فولکمن (۱۹۸۴) می‌باشد. هر چند رویکرد نظری این تئوریه‌ها متفاوت است اما با نظریه‌های گذر پیوستگی زیادی دارند. لازاروس اعتقاد دارد، حوادث زندگی موجب ارزیابی شناختی از موقعیت می‌گردند و منجر به مقابله مشکل مدار یا هیجان مدار می‌شوند که البته این امر بستگی به ارزیابی و واسطه‌گرها دارد.

یکی از پژوهشگرانی که تحقیقات دامنه‌داری بر روی نقش مذهب به عنوان راهبرد مقابله با حوادث تهدید آمیز زندگی، پرداخت، پارگامنت می‌باشد وی بنا به یافته‌هایش نظریه جامعی تدوین نمود. او سه شیوه را که مذهب می‌تواند در مقابله با گذر استرس آمیز تاثیر گذارد، بر شمرد: نخست آنکه مذهب می‌تواند بخشی از هر جنبه فرایند مقابله باشد که بر ارزیابی

تهدید و ظرفیت مقابله تاثیر می‌گذارد (به همان میزان بر ارزیابی علیت تاثیر گذار است). مذهب ممکن است مکانیزمهای مقابله مشکل مدار یا هیجان مدار را متأثر سازد و حتی می‌تواند بر نتایج و بروندهای مقابله تاثیر گذارد بنابراین مذهب ممکن است متغیرهای میانجی مانند الف-محدودیت‌های شخصی و اجتماعی در مقابله نمودن، ب- ادراک توازن بین منابع و حوادث را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

دوم آنکه، مذهب می‌تواند در فرآیند مقابله مداخله نماید بدین معنی که در تعریف مجدد از مشکل به گونه‌ایی که قابل حل باشد، کمک نماید. از این رو مذهب به افراد کمک می‌کند تا از نظر هیجانی خود را حفظ کنند و در برخورد با آن موقعیت، معناجویی (اسپیکلا و همکارانش ۱۹۸۵) و امیدوار ماندن، تلاش نمایند (کاهو ۱۹۸۲). سوم آنکه، مذهب می‌تواند بر روی نتایج و بروندهای مقابله با استرس تاثیر گذارد. حوادث زندگی و شیوه‌هایی که آنها را قابل کنترل می‌سازد، می‌توانند بر بیابورهای مذهبی و اعمال وی تاثیر گذارد. به عنوان مثال مک‌ری (۱۹۸۴) به مطالعه بزرگسالانی که با حوادث استرس آمیز مواجه شده بودند، پرداخت این افراد گزارش دادند اغلب اوقات وقتی حوادث را تهدید آمیز تلقی می‌کردند بیشتر متکی بر اعتقادات مذهبی شان بوده‌اند تا وقتی که آن را قابل رفع یا سخت‌گوشی خود می‌دانسته‌اند.

پارگامنت سوالی را مطرح نمود که تحت چه شرایطی ایمان مذهبی گذر از حوادث استرس آمیز زندگی را متأثر می‌سازد؟ اسپیکلا و همکارانش (۱۹۸۵) نظریه اسناد در مذهب را جهت پاسخگویی به این سوال مطرح نمودند آنها چهار متغیر را که موجب اهمیت یافتن مذهب در آن شرایط می‌گردد، ذکر کردند: نخست، متغیرهای شخصی مانند اعتقادات، و اشتغال به امور مذهبی و یا کاربرد درون‌گرایانه از مذهب که در اسنادات فرد از رویدادها نقش بسزایی را ایفا می‌کند، دوم، زمینه فکری فرد، زیرا این نظریه پرازان بر

این باورند که توجه افراد به شدت متأثر از زمینه‌ای است که فریدر آن قرار دارد. بنابراین شرکت در فعالیتها و جلسات مذهبی، اسنادات مذهبی را بر می‌انگیزد.

سوم، متغیرهای مربوط به حوادث، شرایط مبهم و نارسا، اسنادات مذهبی را موجب می‌شود، چهارم متغیرهای مربوط به زمینه حوادث که احتمال بروز اسنادات مذهبی را موجب می‌شود برای مثال فردی که در زمین بازی گلف یا بر روی پشت بام دچار حمله قلبی می‌شود، اسنادات متفاوتی را از حوادث به عمل می‌آورد.

دومین نظریه‌های فشار روانی و مقابله، در نظریه پارگامنت، اسپیکلا و همکارانش به تبیین رفتار مذهبی پرداخته‌اند. هر دو نظریه پردا از مدل گذران حوادث زندگی به عنوان عامل موثر در تحول مذهبی بهره جستند. پارگامنت پژوهشهای منظمی را بر اساس نظریه لازاروس که بیشترین پشتوانه تجربی را از تحول مذهبی بدنبال داشته است، تدوین و اجرا نموده و شواهد ارائه شده توسط وی شرایطی که مذهب عامل موثر را ایفا می‌کند، نشان می‌دهد.

نظریه‌های مستقیم تحول مذهبی

الف- نظریه ایمان مذهبی گوردون آپورت: آپورت (۱۹۵۰) از روان‌شناسانی است که به بررسی تحول بلوغ یا پختگی مذهبی پرداخت، او سه مرحله را برای تحول آنچه ایمان مذهبی می‌نامید، ارائه نمود. ایمان مذهبی، باورهای مذهبی اند که منجر به رفتارهای مثبت مذهبی می‌شود. او نخستین مرحله تحول مذهبی را خوش باوری اولیه نامید. معمولاً کودکانی که در محیطهای مذهبی بزرگ می‌شوند چیزهایی درباره مذهب شنیده‌اند.

گرچه برخی از این باورهای قوی‌تر در دوران بزرگسالی پا بر جا می‌ماند، اما از نظر آپورت این باورها اقتدار طلبانه و غیر منطقی می‌باشند. در مرحله دوم تحول مذهبی ابهامات به ذهن هجوم می‌آوردند که باید آنها را بررسی نمود. در مرحله سوم

فرد یا یک ابهام و تردید با ایمان و اعتقاد جانشینی مواجه است. برخی از افراد ایمان خود را بسط و گسترش می‌دهند و به آن استحکام می‌بخشند. برخی به تردیدهای خود می‌پردازند و به آنها باور پیدا می‌کنند و در برخی هم شک و تردید و هم ایمان به یک اندازه گسترش می‌یابد.

ب: نظریه مراحل ایمانی جیمز فولر از دیدگاه فولر (۱۹۸۱) ایمان مذهبی در شش مرحله ثابت که دارای ترتیب معینی هستند، متحول می‌شود (بدون آنکه مرحله‌ای حذف شود و یا واپس روی روی دهد). این فرایند موجب معنا بخشیدن به زندگی فرد می‌گردد.

بنا به دیدگاه فولر، تحول مذهبی به «کمال من» بستگی ندارد.

اولین مرحله، مرحله صفر که معادل با بی ایمانی است. این پیش مرحله، مرحله پیش مفهومی و پیش زبانی است در این مرحله احساس کودک از اعتماد، جرأت، عشق، امید در مقابل طرد، بی ثباتی و محرومیت گسترش یافته است. از این رو انتقال به مرحله یک تحول مذهبی، تحول فکر و زبان است.

مرحله یک، ایمان شهودی - برون فکنتانه نامیده می‌شود، که شامل تصور والدین از مذهب و زندگی عادی خانوادگی است.

در این بین شنیدن داستانهای جالب، حکایت‌های بامزه، سنن خانوادگی و سایر عواملی که موجب معنا دار شدن روابط و پیوستگی خانوادگی می‌شود، حائز اهمیت است. انتقال به مرحله دوم ایمان، معمولاً با ظهور تفکر عملیات عینی مشخص می‌شود.

مرحله دوم ایمان افسانه‌ای - ادبی است که در آن کودک سعی می‌کند با جنبه‌هایی از داستان‌ها، قوانین، باورها و نگرشهای محیط فرهنگی - اجتماعی خود مواجه شود. فردی که در این مرحله است می‌تواند تا حدی مفهوم حکایت‌های مذهبی و حوادث تاریخی را دریابد. گذر از مرحله ۲ یا به کار گیری تفکر عملیات صوری نسبت به افکار و باورهاست که فرد را در درک مسایل جاری

زندگی یاری می‌رساند.

مرحله سوم، ایمان ترکیبی - قرار دادی است که به محیط خانوادگی، آموزشگاه، کار، هم‌تایان، رسانه‌های جمعی و شاید به یک مذهب رسمی نیز پیوستگی می‌بخشد. فرد می‌بایست احساس امنیت را در جامعه پیچیده و متنوع برای خود خلق نماید. این چنین ایمانی است که به فرد آرامش و سکون می‌بخشد. این نوع ایمان همچنین هم‌رنگی با جماعت نامیده می‌شود. وقتی باورها استحکام یافته‌اند، فرد قادر به تحلیل نظام یافته و تاملی آنها می‌گردد.

انتقال از مرحله ۲ به ۳ اغلب از طریق مطرح شدن (الف) تناقضهایی بین دو یا چند مرجع ارزشمند (ب) تغییر در سیاست‌های رسمی رهبرانی که مورد تأیید فرد می‌باشند و یا (ج) مقابله با تجارب یارویکردهایی که تفکر اعتقادی را پیرامون باورها و ارزشهای اعتقادی فرد افزایش می‌دهد، صورت می‌گیرد.

مرحله چهارم، ایمان فردی - تأملی است که شامل دیدگاه جهانی و منطقی بوده و نمادهای مذهبی غیر اساطیری می‌باشند. انتقال از مرحله ۳ به ۴ با مورد تردید و دلسردی قرار دادن موضوعاتی که در مرحله چهارم مطرح است و آگاهی از تناقضهای چند گانه زندگی، روی می‌دهد.

مرحله پنجم، ایمان تناقضی - ادغامی است در این مرحله فرد به توجید عناصری که مورد غفلت قرار گرفته‌اند می‌پردازد، نشانه‌ها و سنن ارزشمند تلقی می‌گردند خواه این ارزشها متعلق به خود وی باشد یا مال دیگران، اکثراً افراد به مرحله پنجم نمی‌رسند، و معمولاً در میانسالی برخی از افراد به این مرحله می‌رسند.

مرحله ششم - ایمان جهانی است که با آگاهی از غایت حیات مشخص می‌شود، افراد در این مرحله به طور ایثارگراانه زندگی می‌کنند و برای دگرگون شدن نوع انسان تلاش می‌کنند.

فولر هفت جنبه ساختاری ایمان را در هر مرحله تعیین نمود که این مفاهیم مرتبط با سایر جنبه‌های تحولی و سازنده مراحل

ایمانی است. این هفت جنبه عبارتند از: الف نوعی از منطق، ب - داشتن نقشها و روابط اجتماعی (اسلمن ۱۹۷۶) ج - نوعی از قضاوت اخلاقی (کولبرگ ۱۹۸۰، ۱۹۶۹)، د - مجموعه‌ای از آگاهی‌های اجتماعی از گردهم‌های مرجع اولیه، ه - منبع قدرت و - نوعی پیوستگی جهانی یا شیوه‌ای از برقراری و حفظ حس جامعی از معنای واحد، ز - نمادهای کارکردی

نظریه فردیت گرای کارل یونگ

یونگ (۱۸۷۳، ۱۹۵۸) یک نظام تحول روحانی و مذهبی را ارائه نمود. او به مذاهب شرقی به اندازه مذاهب غربی توجه نمود. بنا به دیدگاه وی در خلال سالهای اول زندگی، آدمی به شدت درگیر علاقه مندیهای «من Ego» می‌باشد.

به شیوه منطقی می‌خواهد فکر کند و از این رو نظام مذهبی وی نیز منطقی خواهد بود. اما در میانسالی فرد نیاز به ایجاد تمامیت و تعادل در زندگی خود را دارد و همین امر موجب کسب تجارب مذهبی بیشتری می‌شود.

مقایسه نظرات مستقیم تحول ایمانی مذهبی

نظریات متعددی پیرامون تحول ایمانی مذهبی از دیدگاههای مختلف مطرح شده است. اکثر نظریات بارشد ایمان مذهبی تحول یافته و جرح و تعدیل می‌یابند. در این نظریات توجه کمی به تحول و گسترش آمادگی کسب اعتقادات مذهبی در فرد شده است.

اکثر نظریات تحول ایمانی به جنبه‌های هشیار ایمان توجه داشته‌اند، اما یونگ به هر دو جنبه هشیار و ناهشیار توجه نمود. برخی از نظریه پردازان تفکر مذاهب شرقی را پذیرفته‌اند و برخی نیز تفکر مذاهب غرب را، نظریه‌هایی که به مسیحیت متکی هستند، جنبه‌های منطقی، تجربی مذهبی را مورد تاکید قرار می‌دهند و سایر نظریات جنبه‌های غیر منطقی، روان شناختی و ترکیبی از تجارب مذهبی را مورد توجه

در دوران نوجوانی، تعارض هویت در مقابل سردرگمی نقش به چشم می‌خورد. هویت یا بی، یکی از فرایندهای بلند مدت در زندگی است، زیرا اساس بزرگسالی در دوران نوجوانی ریخته می‌شود.

داستانها، حکایتها و دستورات اخلاقی در سنین پایین می‌بایست برآید، احساس امنیت، لطف... و سایر هیجانانگیز مثبت متکی باشد نه هیجانانگیز منفی مانند طرد، تهاجم... زیرا در این سنین نیازهای عاطفی کودک غالب بر درک جنبه‌های عقلی مسایل می‌باشد.

قرار می‌دهند.

راهبردهای کلی از یافته‌های پژوهشی:

۱- با توجه به تحول طراز شناختی کودک می‌بایست آموزشها و فعالیتهای مذهبی را برای سنین مختلف تنوین نمود.
۲- داستانها، حکایتها و دستورات اخلاقی در سنین یا بین می‌بایست برآید احساس امنیت، لطف... و سایر هیجانانگیز مثبت متکی باشد نه هیجانانگیز منفی مانند طرد، تهاجم... زیرا در این سنین نیازهای عاطفی کودک غالب بر درک جنبه‌های عقلی مسایل می‌باشد.

۳- به دلیل همپوشی و پیوستگی تحول اخلاقی با تحول مذهبی، فعالیتهای برنامه‌هایی جهت ارتقای سطح رشد اخلاقی کودکان در مدارس باید تنوین گردد. هیچ عاملی به اندازه مواجه ساختن کودک با تعارضات اخلاقی به طور نظری بر میزان رشد اخلاقی او موثر نمی‌باشد.
۴- در دوران کودکی پسرناختن به

شیوه‌ها و رویه‌هایی که سبب ارتقای سطح طراز تحول شناختی کودک می‌گردد. بر درک وی از مذهب و ابعاد مختلف آن می‌افزاید.

۵- در دوران دبستان شیوه‌های آموزش دینی باید مبتنی بر امور عینی و شگفتی‌های آفرینش باشد.

۶- در دوران نوجوانی به دلیل دیدن‌قاندانه و انتزاعی نوجوان آموزشهای دینی بیشتر می‌بایست جنبه فلسفه شناختی داشته باشد.

۷- از همان دوران کودکی والدین باید نحوه تبیین رویدادها و علت آنها (اسناد) را به کودکان بیاموزند که در برخورد با حوادث غیر مترقبه و ناگهانی از چه راهبردهایی جهت ایجاد حس آرامش و کنترل بر شرایط بهره جویند.

۸- به جای آموزش قلبی و یکسان می‌بایست آموزش دینی مبتنی بر نیازها، شرایط، سن و طراز تحولی کودک باشد.

۹- مفهوم مذهب باید از همان آغاز آموزشهای مذهبی به گونه‌ای ارائه شود که

جنبه مهم و اصلی زندگی کودک تلقی گردد.
۱۰- درک اهمیت مذهب در پیشگیری از جرایم و اختلالات نوروتیک مانند افسردگی و اضطراب می‌بایست مورد توجه والدین و اولیای امور قرار گیرد و با پرداختن به موقع و مناسب در ترویج و گسترش آن بکوشند.
۱۱- با توجه به اهمیت مذهب در شرایط ناگوار زندگی باید برنامه‌ها و کتابهایی جهت کاهش فشار روانی در افراد مصیبت دیده تهیه گردد تا بدین وسیله هم روحیه آنان را تقویت نماید و هم بر اثر بخشی راهبردهای مقابله با آنها بیفزاید.

۱۲- مذهب می‌بایست به طور چند جانبه از همان ابتدای آموزشها مطرح گردد و تنها بر یک بعد خاص (بهشت یا دوزخ) متکی نباشد.

۱۳- در ارائه آموزشهای دینی به کودکان به کارگیری روشهای متنوع سمعی- بصری، بازدید از موزه‌ها، نکر حکایات از افراد مذهبی، می‌تواند بر شناخت و استدلال مذهبی کودکان بیفزاید.

۱۴- ارائه آموزشهای مذهبی نباید صرفاً بر تحول مذهبی تاکید ورزد

مذهبی آنان افزوده می‌شود.

بی نوشتار:

15- Harm S. E. (1944). The development of religious experience in children Anleri (an journal of Sociology, So 112 - 122 .

16- Jung, C. G (1958). The discovered self (R. F. C. Hull , Trans.) New York : Mentor Books.

17- Jung .C. G (1973). Answer to job (R.F.C. Hull, Trans). London. Routledge and kegan paul. Coriginal work Published 1958).

18- Kahoe, R. D (1982). The power of religious hope paper presented at the meeting of the American psychogical Association, weashington, DC

19- Kohlberg, L . (1969). stage and sequence : The cognitive - developmental approach to socialization. in D. A Goslin (Ed), Handbook of socialization Theory and resaerch cpp 347 - 480). skokis, IL : Rand Mc Nally.

20- Kohlberg, L (1980) Stages of moral development as a basis for moral education. in B. Munsey (Ed.), Moral development, Moral Education and kohlberg : Basic lasus in philosophy, Psyjology, religion and education opp. 15 - 98). Birmingham , AL: Religious Education press.

21- Lazarus R.S (1968). Psychological stress and coping press. Newyork Mc Graw - Hill.

22- Lazarus, R. S, and folkman, S. (1984) stress, appraisal and coping : New York : Springer

23- Long, D. G. , Elkind, D, and spilka, B (1967) . The childs conception of prayer. journal for the scientific study of Religion, 6, 101- 109.

24- Pargament , R. I. (1987). God help me : Towards a theriffical framwork of coping for the psychology of religion.. paper presented at the meeting of the American psychological Association, New York city.

25- Piaget, J . (1965). The moral Judgment of the child (M. Gabain, Trans). New York . Free Press.

26- Piaget, J. and Inhelder, B. (1969)). The psychology of the child New York: Basic Books.

27- Sel man, R. L . (1976). Social cognitive understanding . In T. Lickona (Ed.), Moral development and behavior (pp. 299 - 316). New York : Holt , Rinehart and winston.

28- Spero, M.H. (1987) and individuality in the nouveau religious patient : Theatrical and clinical aspects psychiatry, so 55-71.

29- Spilka and coworkers (1985). A general attribution theory for the psychology of religion. journal for the scientific study of Religion, 24, 1-20

- 1- Religious Development
- 2- Transition and crisis Theory
- 3- Direct Theories of the Development of faith
- 4- Maturity
- 5- Psycho - Social Development Theory
- 6- Stress And coping Theory
- 7- Theory of Individuation

منابع مورد استفاده :

1- Allport, G. W. (1950). The individual and his religion. London: McMillan .

2- Clark and worthington (1987) family Variables affecting the transmission of religious values from parents to addeocent: A review family perspective,21,1-21

3- Clous,B(1978), The teaching of yeaus and piaget's concept of mature moral gudgment. Judgment of psychologyand Theology, 8, 175-182

4- Decanhi, J p(1985). The ideal fo God. Its emergence between Seven and Sbdcen years. in A Godin (Ed.), From religious exprience to religious attitude (PP. 111 - 122) Brussels: Luman vitae press.

5- Elkind, D. (1961). The child's concept of his religious demomination: I, The jewish child, Journal of Genetic psychology, 99, 209-255

6- Elkind, D (1962). The child's concepts of his religious demmination. II: The catholic child. Journal of Genetic psychology, 101, 185-193

7- Elkind, D. (1963). The child's concepts of his religious demomination : III. The protestant child. journal of Genetic psychology, 103, 291 - 304

8- Elkind, D. (1964). Age change in the meaning of religious identity. Review of religious reseach, 6 , 36 - 40

9- Erikson, E. H. (1963). Childhood and society (2 n ded.) Newyork. Norton

10- Erikson, E. H. (1986). Identity: Youth and crisis. New York. Norton

11- Erikson, E.H. (1976). Adulthood. New York.

12- Fowler, J. W. (1981). Stage of faith: New York: Harper and Row.

13- Gold man, R. (1984). Religious thinking from childhood to Add escence. london : Routledge and kegan paul.

14- Hall, G.I s (1923). Senescence: The last half of life. East Norwalk, CT : Appleton - centory - crofts.

بلکه تحول اخلاقی و تحول شناختی، ارتقاء راهبردهای مقابله و ... می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

۱۵- استفاده از آموزش های آیینهای مذهبی مختلف در ارائه مفاهیم واحد مثل وحدانیت خدا، مهربان بودند خدا و... می‌تواند در پاره‌ای از مسایل مفید و موثر واقع شود.

۱۶- بیان آثار و نتایج اعتقادات مذهبی از دیدگاهها و آیین های مختلف می‌تواند به جوان در درک همه جانبه مذهب یاری رساننده باشد.

۱۷- توجه به مسایل اساسی که در هر مر حله در زندگی آدمی بروز می‌یابد، می‌تواند به تهیه کنندگان کتب مذهبی در درک نیازهای واقعی افراد به نوع مسایل مذهبی مورد احتیاج آنان یاری رساند (توجه به دیدگاه اریکسون می‌تواند مفید باشد)

۱۸- بیان مسایل مذهبی از دیدگاههای مختلف و بنا به سطوح درک افراد جامعه می‌تواند آموزشها را اثر بخش ترسازد. از این رو به جای ارائه برنامه های کلی و بیانات یکسان برای سنین مختلف باید به طور اختصاصی و خاص برای هر سن برنامه هایی را ارائه نمود زیرا مسایلی که ممکن است برای یک سن اقناع کننده باشد برای سن دیگر ممکن است موجب بروز تریبید و شک شود.

۱۹- بیان مسایل مذهبی نباید با ارزیابی منفی مذاهب مختلف آغاز شود بلکه باید با ارائه مسایل خود افراد به نتیجه‌گیری و ارزیابی آن مسایل بپردازند و به نقاط قوت و ضعف هر کدام پی ببرند.

۲۰- با ارائه نقاط مشترک مذاهب می‌بایست درک کودکان و افراد جامعه را نسبت به پیوند بیشتر افراد مذهبی آیینهای مختلف مورد توجه قرار داد تا هر فردی بنا به اعتقاداتش، احساس پای بندی و تمهد بنماید.

۲۱- با ایجاد مسایل تعارض آمیز اخلاقی و یا مذهبی و سپس هدایت فکری افراد به پختگی و بلوغ استدلال اخلاقی و